

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: جان پیلجر
برگردان: شهرام فلاح
۱۳ جنوری ۲۰۲۴



جان پیلجر

در پس پرده پروپاگند، جنگی در راه است

سکوت روشنفکران لیبرال در بریتانیا، سکوتی ناشی از ترس است. طوری که اگر می خواهید شغلی در پردیس دانشگاه داشته باشید یا متصدی یک دوره تدریس باشید، باید از ورود به مسائل تحت حمایت دولت هم چون اوکراین و اسرائیل پرهیز شود. اتفاقی که در سال ۲۰۱۹ برای جرمی کوربین افتاد، در پردیس دانشگاه هانی تکرار می شود که مخالفان آپارتاید اسرائیل به طور غیر رسمی به عنوان یهودستیز برچسب می خورند.

توضیح سایت تدارک: مطلب حاضر آخرین مقاله‌ای است که جان پیلجر پیش از مرگ خود نوشت و شهرام فلاح آن را به فارسی ترجمه کرده است. سایت منتشر کننده مقاله در معرفی آن نوشت:

جان پیلجر که روز شنبه ۳۰ دسامبر ۲۰۲۳ در گذشت، در آخرین مقاله منتشر شده خود، مخالفت "تحسین برانگیز" نویسندگان و روزنامه نگاران با جنگ در حال وقوع سال ۱۹۳۰ را به یاد می آورد و به بررسی این موضوع می پردازد که چرا امروزه با نزدیک تر شدن دو قدرت بزرگ جهانی به درگیری "سکوتی سرشار از اجماع برخاسته از پروپاگند" غالب است. ما این مقاله را که در ۳ می ۲۰۲۳ منتشر شده بود، بازنشر می کنیم.

در سال ۱۹۳۵ کنگره نویسندگان امریکائی و دو سال پس از آن کنگره دیگری در شهر نیویورک برگزار شد. آن ها "صدها شاعر، رمان نویس، نمایشنامه نویس، منتقد، نویسندگان داستان کوتاه و روزنامه نگاران" را فراخواندند تا درباره "فروپاشی فوری سرمایه داری" بحث کنند و جنگ آتی را مورد مذاقه قرار دهند. این ها رویدادهای تحسین برانگیزی بودند که طبق یک تخمین، ۳۵۰۰ نفر در آن شرکت کردند و بیش از هزار نفر قادر به ورود به محل نشدند.

آرتور میلر، میرا پیچ، لیلیان هلمن، داشیل همت هشدار دادند که فاشیسم-اغلب در پوششی پنهان- در حال ظهور است، و این امر مسؤولیتی بر دوش نویسندگان و روزنامه نگاران می گذارد تا درباره آن بحث کنند. تلگراف هائی از توماس مان، جان اشتاین‌بک، ارنست همینگوی، سی دی لوئیس، آیتون سینکلر و آلبرت انیشتین خوانده شد. مارتا گلهورن، روزنامه نگار و رمان نویس از بی خانمان ها و بیکاران سخن گفت، و اذعان کرد که "همه ما در سایه یک قدرت عظیم خشونت آمیز" به سر می بریم.

مارتا که بعدها دوست صمیمی من شد، پس از این که یک گیلان Famous Grouse [نوعی ویسکی اسکاتلندی] با چاشنی نوشابه سرکشید، به من گفت: "مسؤولیتی که به عنوان یک روزنامه نگار احساس می کردم، خیلی سنگین بود. من شاهد بی عدالتی ها و رنج های ناشی از رکود [رکود بزرگ ۱۹۲۹] بودم، و می دانستم، همه ما می دانستیم، اگر سکوت خود را نشکنیم، چه پیش می آید".

انعکاس سخنان او در سکوت سراسری امروز مشهود است: سکوت هائی سرشار از اجماع برخاسته از پروپاگند که تقریباً هر آنچه را که ما می خوانیم، می بینیم و می شنویم، به آن آغشته شده است. بگذارید تا مثالی برایتان بزنم: در ۷ مارچ، دو تا از قدیمی ترین روزنامه ها در استرالیا تحت عنوان د-ایچ و سیدنی مورنینگ هرندلند تعدادی از صفحات خود را به "تهدید قریب الوقوع" چین، اختصاص دادند. آن ها اقیانوس آرام را به رنگ قرمز درآوردند. نگاه چینی ها در مارش نظامی، جنگ طلبانه و ترسناک به تصویر درآمده بود. خطر زردا در شرف فرود آمدن [بر سر ما] بود، گوئی نیروی جاذبه آن را به سمت پائین می کشید.

هیچ دلیل منطقی برای حمله چین به استرالیا ارائه نشده بود. "هیأت کارشناسان" هیچ مدرک معتبری ارائه نکرد: یکی از آن ها مدیر سابق مؤسسه سیاست ستراتیژیک استرالیا بود، سنگری برای [حفاظت از] وزارت دفاع در کانبرا، پیناکون در واشنگتن، دولت های بریتانیا، جاپان و تایوان و نیز صنعت جنگ غرب.

آن ها هشدار دادند که بیجینگ می تواند ظرف سه سال [آینده] حمله کند. "ما آماده نیستیم". قرار است میلیاردها دالر هزینه تحت البحری های هسته ئی امریکائی شود، اما به نظر می رسد این کافی نیست. "تعطیلات تاریخی استرالیا به پایان رسید." این [گزاره] ممکن است هر معنائی داشته باشد.

هیچ تهدیدی متوجه استرالیا نیست، به هیچ وجه. کشور "خوش شانس" دورافتاده هیچ دشمنی ندارد، از همه این ها مهم تر این که چین، بزرگترین شریک تجاری استرالیا است. با این حال چین ستیزی که از تاریخ دور و دراز نژاد پرستی استرالیا نسبت به آسیا نشأت می گیرد، به نوعی به یک سرگرمی برای "کارشناسان" خودخوانده بدل شده است. اما استرالیائی های چینی در این باره چه فکر می کنند؟ بسیاری از آن ها سراسیمه و ترسان اند.

نویسندگان این قطعه مضحک سوت سگⁱⁱ زن و مجیزگوی قدرت امریکا، پیتر هارتچر و متیو نات هستند که به گمانم آن ها را "خبرنگاران امنیت ملی" می نامند. من هارتچر را با سفرهایش که توسط دولت اسرائیل پرداخت می شد به خاطر می آورم. دیگری یا همان نات، بلندگوی کت و شلواری های کانبرا است. هیچ یک از آن ها هیچگاه یک منطقه جنگی و تحقیر و فلاکت انسانی ناشی از آن را از نزدیک ندیده اند.

مارتا گلهورن اگر اینجا بود، می پرسید: چگونه به این جا رسیدیم؟ پس آن صداهائی که فریاد می زنند «نه»، در کجای این کره خاکی هستند؟ رفاقت کجاست؟

به این ترتیب تنها معدود صداهائی در سامیزداتⁱⁱⁱ این وب سایت و برخی جاهای دیگر به گوش می رسند. در ادبیات، امثال جان اشتاین‌بک، کارسون مک کارلز و جورج اورول منسوخ شده اند. اکنون پست مدرنیسم در رأس امور است. لیبرالیسم نردبان سیاسی خود را بالا برده است. استرالیا که زمانی یک سوسیال دموکراسی خواب آلود بود حال شبکه

ای از قوانین جدید را وضع کرده که از قدرت سری و مستبد حمایت می کند و از حق کسب آگاهی بر حذر می دارد. سوت زنان [افشاگر] غیر قانونی به شمار می آیند تا همه چیز در هاله ای از ابهام باقی بماند. در همین خصوص قانون شومی وجود دارد که "مداخله خارجی" را برای کسانی که در شرکت های خارجی کار می کنند، ممنوع کرده است. این واقعا چه معنی دارد؟

اکنون دموکراسی توهمی بیش نیست. نخبگان بسیار قدرتمند شرکتی با خواسته های "هویتی" در دولت ادغام شده اند. هزاران دالر در روز از جیب مالیات دهندگان استرالیایی خرج مشاوره دریاسالاران امریکائی می شود. در سرتاسر غرب ذهنیت سیاسی ما توسط تبلیغات سیر شده و با شامورتی بازی های سیاستمداران فاسد و بیش از حد فرومایه به جهت منحرف سوق یافته است.

اکنون دیگر کنگره ای از نویسندگان ۲۰۲۳ [مثل ۱۹۳۵] دلمشغول "فروپاشی سرمایه داری" و تحریکات مرگبار "رهبران ما" نیست. بدنام ترین این رهبران، تونی بلر، که طبق ستندری نرنبرگ جنایتکار بودنش اظهر من الشمس است، آزاد و ثروتمند به سر می برد و جولیان آسانز که به روزنامه نگاران جرأت بخشید تا ثابت کنند که خوانندگانشان حق کسب آگاهی را دارند، در دومین دهه حبس خود به سر می برد.

ظهور فاشیسم در اروپا قابل مناقشه نیست. یا هر طور ترجیح می دهید تحت لوای "نئونازیسم" یا "ناسیونالیسم افراطی". اوکراین به عنوان کندوی فاشیستی اروپای مدرن شاهد ظهور مجدد فرقه استپان باندرا، یهودستیز دو آتشه و قاتل انبوه [یهودیان] است، کسی که "سیاست یهودی" هیتلر را تحسین می کرد که منجر به قتل عام ۱.۵ میلیون یهودی اوکراینی شد. یک رساله باندریست ها خطاب به یهودی های اوکراین اعلام می کند که: "سر شما را به پای هیتلر خواهیم گذاشت". امروزه باندرا در غرب اوکراین قهرمانی است که مورد پرستش قرار می گیرد و تعداد زیادی از مجسمه های او و سایر فاشیست های هم قطارش با هزینه اتحادیه اروپا و ایالات متحده جایگزین غول های فرهنگی روسیه و دیگرانی شده است که اوکراین را از دست نازی های اصلی آزاد کردند.

در سال ۲۰۱۴، نئونازی ها نقش کلیدی در کودتای تحت حمایت مالی امریکا علیه رئیس جمهور منتخب، ویکتور یانوکویچ، کسی که به "پرو مسکو" متهم بود، بازی کردند. رژیم کودتا شامل برجسته ترین "ناسیونالیست های افراطی" بود که به جز در اسم در همه چیز نازی بودند.

در ابتداء، این موضوع توسط بی بی سی و رسانه های اروپائی و امریکائی به تفصیل گزارش شد. مجله تایم در سال ۲۰۱۹، آن ها را "شبه نظامیان برتری طلب سفیدپوست" فعال در اوکراین معرفی کرد. ان بی سی نیوز در این رابطه گزارشی تحت عنوان "مسأله نازی های اوکراین، واقعی است" منتشر کرد. [واقعه] آتش زدن خانه اتحادیه های کارگری در ادسا فلمبرداری و مستند شده است.

ارتش اوکراین به رهبری هنگ آروف با آرم^{۱۷} چنگک Wolfsangel، که به واسطه همکاری با اس اس المان رسوائی به بار آورده بود، به ناحیه شرقی، منطقه روسی زبان دنباس حمله کرد. طبق گزارش سازمان ملل، ۱۴۰۰۰ نفر در آنجا کشته شدند. هفت سال بعد، با خرابکاری در کنفرانس های صلح مینسک، همان طور که آنگلا مرکل بدان اعتراف کرد، ارتش سرخ به [اوکراین] حمله کرد.

این روایت از وقایع در غرب گزارش نشده است. حتی سخن گفتن از آن به کم رنگ جلوه دادن تجاوز [روسیه] و "تطهیر پوتین" تعبیر می شود، صرف نظر از این که آیا نویسنده (مثل من) تهاجم روسیه را محکوم کرده است یا نه. حجم پرووکاسیون یک کشور مرزی مسلح شده توسط ناتو، اوکراین، همان سرزمین مرزئی که هیتلر از طریق آن حمله کرد، برای مسکو یک کابوس لعنت است.

روزنامه نگارانی که به دنباس سفر کردند به سکوت واداشته شدند یا حتی در کشور خودشان تحت تعقیب قرار گرفتند. پاتریک باب، روزنامه نگار المانی شغل خود را از دست داد و حساب بانکی روزنامه نگار مستقل المانی جوان، آلینا لیپ را مسدود کرده بودند.

سکوت روشنفکران لیبرال در بریتانیا، سکوتی ناشی از ترس است. طوری که اگر می خواهید شغلی در پردیس دانشگاه داشته باشید یا متصدی یک دوره تدریس باشید، باید از ورود به مسائل تحت حمایت دولت هم چون اوکراین و اسرائیل پرهیز شود. اتفاقی که در سال ۲۰۱۹ برای جرمی کوربین افتاد، در پردیس دانشگاه هانی تکرار می شود که مخالفان آپارتاید اسرائیل به طور غیر رسمی به عنوان یهودستیز برجسب می خورند.

پروفیسور دیوید میلر که دست بر قضا مرجع اصلی این کشور در رابطه با پروپاگندای مدرن است، به دلیل اظهار نظر علنی مبنی بر این که میان "داری های" اسرائیل در بریتانیا و اعمال نفوذ لابی های سیاسی اش در سراسر جهان، تناسبی برقرار نیست، به طرز مضحکی توسط دانشگاه بریستول اخراج شد-واقیعی که شواهد زیادی برای اثبات آن وجود دارد.

در همین رابطه دانشگاه یک وکیل بلند پایه را به کار گرفت تا به طور مجزا به این پرونده رسیدگی کند. گزارش او میلر را در خصوص "مسأله مهم آزادی بیان در فضای آکادمیک" تیره کرد و خاطر نشان کرد که "نظرات پروفیسور میلر به منزله گفتار غیر قانونی نیست". با این حال دانشگاه بریستول او را اخراج کرد. پیام واضح است: مهم نیست که اسرائیل مرتکب چه خبط و خطائی می شود، اسرائیل برای انجام هر کاری مجاز است و این منتقدان هستند که باید تنبیه شوند.

چند سال پیش، تری ایگلتن، استاد وقت ادبیات انگلیسی در دانشگاه منچستر، اظهار کرد که "برای اولین بار در دو قرن گذشته، هیچ شاعر، نمایشنامه نویس یا رمان نویس برجسته ای حاضر نبوده پایه های سبک زندگی غربی را زیر سؤال ببرد".

هیچ شلی [Shelley] ای برای فقراء صحبت نکرد، هیچ بلیک [Blake] ی از رؤیاهای اتوپیائی سخن نگفت، هیچ بایرون [Byron] ی فساد طبقه حاکم را نفرین نکرد، هیچ توماس کارالایی و جان راسکینی فاجعه اخلاقی سرمایه داری را افشاء نکرد. امروزه ویلیام موریس، اسکار وایلد، اچ جی ولز، جرج برنارد شو، هیچ گونه همتائی ندارند. ایگلتن نوشت: هارولد پینتر در زمان حیاتش "آخرین کسی بود که صدایش را بلند کرد".

پست مدرنیسم-رد سیاست واقعی و مخالفت معتبر-از کجا نشأت می گیرد؟ انتشار کتاب پرفروش چارلز رایش تحت عنوان سبز شدن امریکا (The Greening of America) در سال ۱۹۷۰، سرخی در این رابطه ارائه می دهد. امریکا در آن زمان در حال دگرگونی بود؛ نیکسون در کاخ سفید بود، همزمان یک مقاومت مردمی معروف به "جنبش" (the movement) از حاشیه جامعه در بحبوحه جنگی که تقریباً همه را تحت تأثیر قرار داده بود، به وقوع پیوست. در همبستگی با این جنبش حقوق مدنی، می توان اعا کرد که جدی ترین تقابلی بود که به مدت یک قرن رودروی قدرت و اشنگتن قرار گرفت.

بر روی جلد کتاب رایش این عبارت نوشته شده بود: "انقلابی در راه است. اما همانند انقلابات گذشته نیست. این بار از خود فرد سرچشمه می گیرد".

آن زمان من در ایالات متحده خبرنگار بودم و ارتقاء یک شبه رایش، یک جوان دانشگاهی از دانشگاه نیل، به رتبه پیشکسوتی را به یاد دارم. نیویورکر به نحو هیجان انگیزی هر بار قسمتی از کتاب او را منتشر می کرد، پیام کتاب این بود که "فعالیت سیاسی و بیان حقیقت" دهه ۱۹۶۰ شکست خورده و تنها "فرهنگ و درون نگری" دنیا را متحول

خواهد کرد. در واقع این حس را القا می کرد که گوئی هیپی گری مختص طبقات مصرف کننده بود. و از یک جهت همینطور هم بود.

طی چند سال، فرقه "من گرایی" هر کاری انجام داد تا انگیزه مردم برای فعالیت دسته جمعی، عدالت اجتماعی و انترناسیونالیسم را در هم شکند. پیوند طبقه، جنسیت و نژاد از هم گسیخت. سیاست به امری شخصی و رسانه به پیام تقلیل داده شد. گفته شد، پول دربیاور.

طی سال های زمامداری رونالد ریگان و بیل کلینتن، همه امیدها و سرودهای "جنبش"، بر باد هوا رفت. اکنون پولیس وارد نبرد رودر رو با سیاه پوستان شده بود؛ اصلاحات رفاهی رسوای کلینتن، رکوردهای جهانی در خصوص بیشترین زندانیان سیاهپوست را شکست.

زمانی که ۱۱ سپتمبر اتفاق افتاد، افسانه بافی حول "تهدیدات" جدید در "مرزهای امریکا" (به عنوان پروژه ای برای نام گذاری جهان تحت عنوان یک قرن جدید امریکائی) سردرگمی جریانات سیاسی را تکمیل کرد که ۲۰ سال پیشتر اپوزیسیون نیرومندی را شکل می دادند.

از آن زمان به بعد، امریکا با جهان وارد جنگ شده است. طبق گزارشی- که به طور وسیعی نادیده گرفته شد- که توسط مسؤولیت اجتماعی پزشکان (Physicians for Social Responsibility)، پزشکان حامی بقای جهانی (Physicians for Global Survival) و «پزشکان بین المللی برای پیشگیری از جنگ هسته ئی» برنده جایزه نوبل تهیه شده است، در "جنگ علیه ترور" امریکا، حداقل ۱.۳ میلیون نفر در افغانستان، عراق و پاکستان، کشته شده اند. این رقم شامل کشته شدگان جنگ های تحت رهبری ایالات متحده در یمن، لیبیا، سوریه، سومالی و فراتر از آن نیست. در این گزارش آمده است که رقم واقعی، "می تواند بیش از ۲ میلیون یا به طور تقریبی ۱۰ برابر بیشتر از آن چیزی باشد که عموم مردم، کارشناسان و تصمیم گیرندگان از آن اطلاع دارند و توسط رسانه و ان جی او های اصلی تبلیغ می شود".

به گفته پزشکان حداقل یک میلیون نفر در عراق کشته شدند، یعنی پنج درصد از جمعیت آن.

به نظر می رسد که شدت این خشونت و رنج ناشی از آن در آگاهی [شهروند] غربی جایی ندارد. "هیچ کس از رقم آن اطلاع ندارد"، این چیزی است که رسانه ها از فهم آن خودداری می کنند. بلیر و جرج دبلیو بوش-و استراو و چنی و پاول و رامسفلد و شرکاء- هرگز در معرض خطر پیگرد قانونی قرار نگرفتند. از آلیستر کمپبیل، استاد تبلیغاتی بلیر، به عنوان یک "شخصیت رسانه ئی" تقدیر می شود.

در سال ۲۰۰۳، با چارلز لوئیس، روزنامه نگار پژوهشی مورد تحسین، در واشنگتن مصاحبه کردم. ما چند ماه قبل تر در مورد حمله به عراق بحث کرده بودیم. از او پرسیدم "چه می شد اگر آزادترین روزنامه های جهان طبق قانون اساسی به جای اشاعه آن چیزی که در نهایت تبلیغات زمختی از آب در آمد، به طور جدی جورج دبلیو بوش و دونالد رامسفلد را به نبرد فرا می خواندند و درباره ادعاهایشان تحقیقات می کردند؟

او در پاسخ گفت "اگر ما روزنامه نگاران وظیفه خود را انجام می دادیم، احتمال زیادی، خیلی زیادی وجود داشت تا با عراق وارد جنگ نشویم".

من همین سؤال را از دن راتر، مجری معروف سی بی سی پرسیدم که همان پاسخ را به من داد. دیوید رز از "آبزرور"، که "تهدید" صدام حسین را تبلیغ می کرد و راگه عمر، که در آن زمان خبرنگار بی بی سی در عراق بود، همان پاسخ را دادند. پشیمانی تحسین برانگیز رز مبنی بر این که "فریب" خورده، حرف دل بسیاری از خبرنگارانی هم بود که از شهامت او برای نه گفتن برخوردار نبودند.

موضع آن‌ها شایسته بازگو کردن است. اگر روزنامه نگاران وظیفه خود را انجام می‌دادند، اگر به جای ترویج پروپاگند، آن را مورد بررسی قرار می‌دادند و زیر سؤال می‌بردند، احتمالاً امروز یک میلیون مرد، زن و کودک عراقی زنده بودند؛ احتمالاً میلیون‌ها نفر خانه‌های خود را ترک نمی‌کردند؛ احتمالاً جنگ فرقه‌ئی بین سنی و شیعه روی نمی‌داد، و احتمالاً دولت اسلامی [داعش] وجود نداشت.

این حقیقت را در برابر تمامی جنگ‌های وحشیانه‌ای که توسط ایالات متحده و "متحدین"ش از سال ۱۹۴۵ شعله‌ور شده‌اند، مطرح کنید تا نتیجه نفس‌گیر آن را به چشم خود ببینید. آیا [این حقیقت] تاکنون در مدارس روزنامه‌نگاری مطرح شده است؟

امروزه، جنگ توسط رسانه‌ها و وظیفه‌کلیدی به اصطلاح روزنامه‌نگاری جریان اصلی به شمار می‌رود، این امر یادآور آن چیزی است که یک دادستان نورنبرگ در سال ۱۹۴۵ توصیف کرد: قبل از هر تجاوز بزرگی، به استثنای موارد محدودی که شرایط اقتضا می‌کند، آن‌ها به منظور تضعیف قربانیانشان و آماده‌سازی روانی مردم المان، کمپین مطبوعاتی به راه انداختند... در سیستم تبلیغاتی... مطبوعات روزانه و رادیو مهم‌ترین سلاح در این عرصه بودند. یکی از رشته‌های پایدار در زندگی سیاسی امریکائی، فرقه‌گرایی افراطی است که به فاشیسم گرایش دارد. اگر چه ترمپ به این امر شهره بود، اما در دوره اوباما بود که سیاست خارجی امریکا با فاشیسم لاس می‌زد. این پدیده تقریباً هرگز گزارش نشد.

"من با تمام وجودم به استثنائی بودن امریکا اعتقاد دارم"، این سخنی از اوباما است، کسی که یک سرگرمی مورد علاقه ریاست جمهوری، یعنی بمباران و جوخه‌های مرگ معروف به "عملیات ویژه" را به حدی توسعه داد که هیچ رئیس جمهوری از زمان جنگ سرد اول انجام نداده بود.

بر اساس برآورد شورای روابط خارجی، اوباما در سال ۲۰۱۶، ۲۶،۱۷۱ بمب پرتاب کرده است. یعنی هر روز ۷۲ بمب. او فقیرترین مردم و افراد رنگین پوست را بمباران کرده است: افغانستان، لیبیا، یمن، سومالی، سوریه، عراق و پاکستان.

طبق گزارش نیویورک تایمز او هر سه شنبه شخصاً آنها را انتخاب می‌کرد که باید به وسیله راکت‌های آتش جهانی که از پهپاد شلیک می‌شدند، به قتل برسند. عروسی‌ها، مراسم ختم و چوپان‌ها مورد حمله قرار می‌گرفتند و همچنین کسانی که سعی در جمع‌آوری تکه‌های اجساد قربانیان داشتند که "اهداف تروریستی" را مزین می‌کردند. لیندسی گراهام، سناتور برجسته جمهوری خواه، تخمین زد که پهپادها ۴،۷۰۰ نفر را کشته بودند. او گفت: "گاهی اوقات شما افراد بی‌گناه را هدف می‌گیرید و من از این کار متنفرم"، با این حال، ما برخی از اعضای ارشد القاعده را از میان برداشتیم.

اوباما در سال ۲۰۱۱ رو به رسانه‌ها اعلام کرد که معمر قذافی، رئیس‌جمهور لیبیا در حال برنامه‌ریزی برای "نسل‌کشی" علیه مردم خودش است. او گفت "ما می‌دانستیم... که اگر یک روز دیگر منتظر بمانیم، بنغازی، شهری به اندازه شارلوت (کارولینای شمالی)، ممکن بود متحمل کشت و کشتاری شود که در این صورت در سرتاسر منطقه طنین انداز می‌شد و وجدان جهانیان را لکه‌دار می‌کرد".

این یک دروغ بود. تنها "تهدید"ی که وجود داشت، فرا رسیدن شکست اسلام‌گرایان افراطی توسط نیروهای دولتی لیبیا بود. قذافی با برنامه‌هایش برای احیای پان-افریقائی گرائی مستقل، یک بانک افریقائی و ارز افریقائی، که بودجه همه این‌ها با نفت لیبیا تأمین می‌شد، به عنوان دشمنی برای استعمارگری غرب در قاره‌ای که لیبیا دومین کشور مدرن آن بود، سر بر آورد.

هدف از میان برداشتن "تهدید" قذافی و دولت مدرن او بود. ناتو به پشتیبانی ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه ۹۷۰۰ حمله هوایی به لیبیا انجام داد. طبق گزارش سازمان ملل، یک سوم این حملات زیرساخت ها و غیرنظامیان را هدف می گرفت. کلاهک های اورانیومی به کار رفته بود؛ شهرهای مصراته و سیرت مورد بمباران فرشی واقع شدند. صلیب سرخ از گورهای دسته جمعی پرده برداشت و یونیسف اعلام کرد که اکثر کودکان کشته شده زیر ده سال بودند.

هنگامی که به هیلری کلینتن، وزیر امور خارجه دولت اوباما، خبر رسید که قذافی توسط شورشیان دستگیر شده و با چاقو هتک حرمت شده است، او خندید و رو به دوربین گفت: "ما آمدیم، ما دیدیم، او مرد".

در ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۶، کمیته روابط خارجی مجلس عوام بریتانیا در لندن، نتیجه یک سال تحقیق بر سر حمله ناتو به لیبیا را گزارش کرد که به عنوان "مجموعه ای دروغ" از آن یاد شد. از جمله داستان کشتار بنغازی.

بمباران ناتو لیبیا را در یک فاجعه انسانی فرو برد، قتل هزاران نفر و آواره کردن بیش از صدها هزار نفر دیگر، لیبیا را از کشوری افریقائی با بالاترین استانداردهای زندگی به یک کشور جنگ زده بازنده بدل کرد.

در دوران اوباما، ایالات متحده عملیات مخفی "نیروهای ویژه" را به ۱۳۸ کشور یا همان ۷۰ درصد جمعیت جهان گسترش داد. اولین رئیس جموری افریقائی-امریکائی یک تهاجم تمام عیار علیه افریقا را ترتیب داد.

ستاد فرماندهی افریقای ایالات متحده (Africom) که یادآور جنگ برای افریقای قرن نوزدهم است، از آن زمان شبکه ای از کاسه به دستان در میان رژیم های افریقائی ایجاد کرده است، که کاسه گدائی برای دریافت رشوه و تسلیحات امریکائی را به دست گرفته اند. دکترین "سرباز به سرباز" افریکوم، افسران امریکائی را در هر سطحی از فرماندهی، از جنرال گرفته تا ستوانیار جا می دهد. فقط کلاه پنبه ای ها^۶ غایب هستند.

گوئی تاریخ افتخارآمیز رهائی افریقا، از پاتریس لومومبا گرفته تا نلسون ماندلا، توسط یک الیت سپاهپوست استعماری اربابان جدید سفیدپوست به دست فراموشی سپرده می شود. فرانسیس فانون دانا هشدار داده بود که "مأموریت تاریخی" این نخبگان، ترویج "یک سرمایه داری افسارگسیخته اما در پوشش است".

در سال ۲۰۱۱ که ناتو به لیبیا حمله کرد، اوباما آن چیزی را اعلام کرد که به "چرخش به محور آسیا" شناخته شد. به گفته وزیر دفاعش، تقریباً دو سوم نیرویبحری ایالات متحده برای "مقابله با تهدید چین" باید به آسیا-اقیانوس آرام انتقال داده شود.

نه تنها هیچ تهدیدی از طرف چین وجود نداشت، بلکه تهدیدی از طرف ایالات متحده متوجه چین بود. حدود ۴۰۰ پایگاه نظامی امریکا، هلالی را در امتداد حاشیه مناطق حیاتی و صنعتی چین شکل داده اند که یکی از مقامات پنتاگون آن را به عنوان "کمند" توصیف کرد.

در همان زمان، اوباما راکت هائی را در شرق اروپا قرار داد که هدفشان روسیه بود. این همان شخص برنده جایزه صلح نوبل بود که هزینه اختصاص داده شده به کلاهک های هسته ای را به سطحی بالاتر از هر یک از دولت های ایالات متحده از زمان جنگ سرد افزایش داد-همان کسی که در سال ۲۰۰۹ در یک سخنرانی احساسی در پراگ، قول داد تا "به خلاص شدن دنیا از شر سلاح های هسته ای کمک کند".

اوباما و دولت او به خوبی می دانستند که کودتای دستیار وزیر خارجه دولتش، ویکتوریا نولند، که در سال ۲۰۱۴ برای نظارت بر دولت اوکراین فرستاده شد، واکنش روسیه را برخواهد انگیخت و احتمالاً منجر به جنگ می شود. البته که همینطور هم شد.

من اکنون این متن را در ۳۰ اپریل می نویسم، سالگرد آخرین روز طولانی ترین جنگ قرن بیستم در ویتنام، که قبلاً درباره آن گزارش می دادم. هنگامی که به سایگون رسیدم خیلی جوان بودم و چیزهای زیادی در آن جا یاد گرفتم. من یاد

گرفتم تا غرش متمایز موتورهای B-52 گول پیکر را تشخیص دهم، که از فراز ابرها مردم را به خاک و خون می کشیدند و از هیچ چیز و هیچ کس دریغ نمی کردند؛ یاد گرفتم وقتی با درخت سوخته‌ای که با قطعات بدن انسان تزئین شده مواجه شدم، روی برنگردانم؛ آنجا ارزش مهربانی را طوری درک کردم که پیش از آن هرگز نمی فهمیدم. فهمیدم که جوزف هلر در اثر استادانه اش Catch-22 راست می گفت: این که جنگ مناسب افراد عاقل نیست؛ و من همچنین پروپاگند "خودمان" را شناختم.

در سرتاسر این جنگ، پروپاگند می گفت یک ویتنام پیروز بیماری کمونیستی اش را به بقیه آسیا گسترش خواهد داد، و به موجب آن خطر زرد [کشورهای] شمالی را می رويد. کشورها "دومینووار" سقوط خواهند کرد. ویتنام هوشی مین پیروز شد و هیچ کدام از موارد بالا روی نداد. در عوض، تمدن ویتنامی ها با وجود بهائی که پرداختند: سه میلیون کشته، معلول، معیوب، معتاد، مسموم و گمشده، به طرز قابل توجهی شکوفا شد. اگر پروپاگند نیست های کنونی به جنگ خود با چین دست یابند، این امر شکافی در وضعیت آینده ایجاد خواهد کرد. حرف بزن.

<https://braveneweuropa.com/john-pilger-there-is-a-war-coming-shrouded-in-propaganda>

i: Yellow Peril: خطر زرد یک استعاره نژادپرستانه رنگ پوست است که دلالت بر مردم شرق آسیا به عنوان یک خطر وجودی برای جهان غرب دارد. م

ii: Dog-whistling: اصطلاح سوت سگ در شکل ضمنی یعنی استفاده از پیام های رمزی برای انتقال مطلب به مخاطبان، بدون آن که بقیه افراد جامعه از آن سر در بیاورند. م

iii: Samizdat: سامیزدات به نشریه های زیرزمینی گفته می شد که در آن ها مقاله های سیاسی، اخبار، رمان، شعر و کارهای توقیف شده به صورت مخفیانه منتشر می شد. م

iv: Wolfsangel: واژه ای در اصل المانی است که در قرون میانه نوعی چنگک برای شکار گرگ بود. یک سر آن با فاصله ۲ متر از زمین به تنه درخت فرو می رفت و در سر دیگر آن طعمه ای قرار داده می شد که گرگ برای برداشتن آن ناچار به پرش می شد و در لحظه برداشتن طعمه در سر نیز چنگک گیر می کرد و کشته می شد. ایدئولوژی ارتجاعی نازی ها که یک رکن آن به کارگیری نمادهای اساطیری و قرون وسطائی بود این سمبل را وسیعاً و در اشکال مختلف به کار گرفت.

v: Pith helmet: این کلاه اغلب توسط مسافران اروپائی، کاشفان و سربازان قدرت های امپریالیست اروپائی در سده ۱۹ و ۲۰ در افریقا، جنوب شرقی آسیا و همچنین مناطق استوائی مورد استفاده قرار می گرفت (ویکیپدیا). م